



همه چیز از آن جا شروع شد که صبا گفت: "مامان!"
- جانم!

- من از این جا ساعت رانمی بینم. ساعت چنده؟
- بیست دقیقه به پنج.

- فکر کنم اگر ده دقیقه دیگر حرکت کنم، به موقع می رسم.
- کجا؟

- یعنی یادتان نیست؟ دیروز گفتم که امروز با بچه ها در خانه هدیه قرار داریم. باید روزنامه دیواری را تمام کنیم. فردا آخرین مهلت است. یادتان نیست؟

- آها! یادم آمد. همه چیز را آماده کردی؟
- بله!

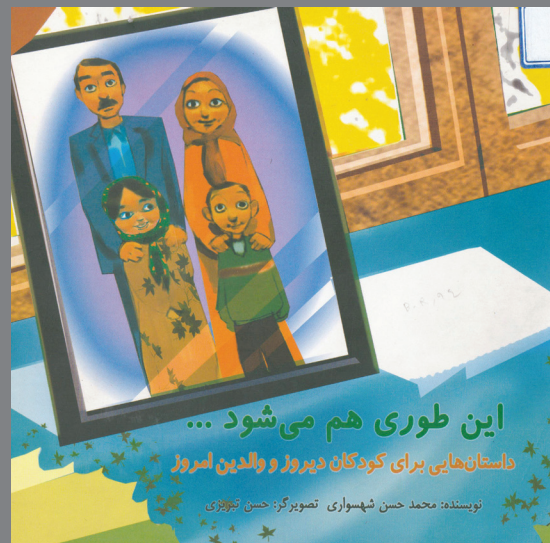
وقتی سوسن خانم دارد با دخترش صبا حرف می زند یادش می آید که چه قدر در این هفته صبانگران روزنامه دیواری شان بوده. چه قدر سعی کرده همه بچه های گروه را دور هم جمع کند. سوسن خانم خوشحال است از این که صبا تنها ده سال دارد اما در کارهایش این قدر جدی است. سوسن خانم در هیمن فکرهاست که تلفن زنگ می زند. صبا گوشی را برمی دارد و بعد از احوالپرسی گوشی را می گیرد طرف مادرش.

- بیا مامان! از بیمارستان است!

سوسن خانم به فکر فرو می رود. یعنی در محل کارش چه اتفاقی افتاده؟ پشت خط سرپرستار کشیک، خانم "بهرامی" است. برای یکی از همکارانش مشکلی پیش آمده و سوسن خانم باید

داستان های خانواده سالم روزنامه دیواری

کتاب داستان هایی برای کودکان دیروز و والدین امروز، محمدحسن شهسواری



این طوری هم می شود ...

داستان هایی برای کودکان دیروز و والدین امروز

نویسنده: محمد حسن شهسواری تصویرگر: حسن تپوژی

به جایش برود شیفیت. سوسن خانم بلافاصله پس از گذاشتن گوشی، می‌رود سرکمد تا لباس‌هایش را بپوشد. همین‌طور که دارد لباسش را می‌پوشد به صبا می‌گوید: "خوب شد لباس‌هایم را ظهر اتوزدم."
 - مامان!
 - بله!
 - به همین زودی یادتان رفت؟
 - چی را؟
 - همین الان بهتان گفتم که باید بروم خانه هدیه. خوب اگر شما هم بروید، صدرا پشت در می‌ماند.
 سوسن خانم متوجه می‌شود اوضاع کمی پیچیده شده. صدرا که تا یک ساعت دیگر از مدرسه نمی‌آید. صبا هم باید چند دقیقه دیگر برود خانه هدیه و خودش هم باید برود سرکار و تا یک ساعت دیگر که صدرا از مدرسه برمی‌گردد، نمی‌تواند در خانه بماند. بلافاصله به سمت تلفن می‌رود.
 - کجا مامان؟
 - بابات! می‌خواهم زنگ بزنم بیاید خانه!
 بعد از یکی دو بوق تلفن را برمی‌دارند. همکار احمدآقا است.
 - سلام آقای شرفی، روز شما بخیر. احمدآقا هست؟
 - شما بید سوسن خانم؟ خوبید؟
 - متشکر.
 - احمدآقا اتاق رییس است. جلسه دارند.
 - جلسه‌شان کی تمام می‌شود؟ شما خبر دارید؟
 - تازه الان شروع شده. گمان نکنم تا دو ساعت دیگر تمام شود. اتفاقی افتاده؟
 - نه ممنون.
 - اگر مهم است وصل کنم به اتاق رییس.
 - نه مهم نیست. خیلی ممنون
 - صبا از حرف‌های مادر می‌فهمد که پدر

نمی‌تواند به این زودی به خانه بیاید. باید فکر دیگری بکنند.
 - صبا مادر را یاد خاله می‌اندازد که خانه‌شان چند کوچه آن طرف‌تر است. اما بوق‌های پشت سرهم نشان می‌دهد کسی خانه خاله نیست. سوسن خانم دیگر فکری به ذهنش خطور نمی‌کند و کم‌کم دارد دیرش می‌شود. صبا می‌داند کار مادرش چه قدر حساس است. مادر، پرستار است و باید حتماً سرکارش حاضر باشد. سوسن خانم مدام به ساعتش نگاه می‌کند و انگار به چیزی فکر می‌کند. صبا می‌رود و جلو مادرش می‌ایستد.
 - مامان!
 - بله؟
 - شما برو، من می‌مانم.
 - نه دخترم. حالا یک فکری می‌کنم
 - من می‌مانم دیگر، شما برو، دیرت می‌شودها!
 - پس روزنامه دیواری چی؟ مگر بابچه‌ها قرار نداری؟
 - حال یک کارش می‌کنم. شما برو.
 سوسن خانم کیفش را برمی‌دارد و نزدیک در برمی‌گردد و به صبا می‌گوید: "معذرت دخترم."
 بعد از خانه خارج می‌شود.
 صبا با رفتن مادر انگار تازه متوجه شده کار روزنامه دیواری بدون او تمام نمی‌شود. چون او که خط خوبی دارد مسؤول نوشتن مطالب روی شومیز است. اما با خودش فکر می‌کند: "خوب حالا دیگر کاری است که شده."
 بعد مدتی را دور خودش در خانه می‌چرخد. اول وسایلش را از توی کیفش درمی‌آورد، اما نمی‌داند با آن‌ها چه کار کند. یعنی حوصله ندارد. بعد تلویزیون را روشن می‌کند، اما حتی حوصله برنامه کودک را هم ندارد. دور خانه می‌چرخد و سر وقت یخچال می‌رود و سیبی برمی‌دارد. اما با زدن یک گاز به سیب می‌فهمد که حداقل الان از مزه سیب خوشش نمی‌آید.

انگار صبا با این کارهایش می‌خواهد از فکر دوستانش که الان در خانه هدیه جمع‌اند بیرون بیاید، ولی نمی‌تواند. صبا که روی راحتی نشسته هنوز دارد به سیب نیم‌خورده نگاه می‌کند که صدای زنگ در می‌آید. با خودش فکر می‌کند: "چه کسی می‌تواند باشد؟ هنوز کلی به آمدن صدرا مانده. پدر هم که حداقل تا دو سه ساعت دیگر نمی‌تواند بیاید."
 به سرعت می‌رود کنار پنجره و بیرون را نگاه می‌کند، اما کسی را نمی‌بیند. به سرعت به طرف در حیاط می‌رود. وقتی در را باز می‌کند، نمی‌تواند چیزی را که می‌بیند باور کند. هدیه، الهام، مریم و معصومه در حالی که وسایل روزنامه دیواری را زیر بغل دارند، مقابلش ایستاده‌اند.
 بچه‌ها با سرو صدا وارد خانه می‌شوند. شادی و خنده دخترچه‌ها خانه را برداشته است و صبا که همچنان دم در ایستاده، متعجب است. اما وقتی کوچه را خوب نگاه می‌کند همه چیز را می‌فهمد. سوسن خانم همان‌طور که دارد از کوچه به خیابان اصلی می‌رود برای او دست تکان می‌دهد. صبا در حالی که لبخند روی لب‌هایش است زیر لبی می‌گوید: "ای مامان خوب!"
درک و همکاری میان اعضای خانواده باعث ایجاد روابط شاد و دلنشین می‌شود
 دو عنصر حیاتی و کلیدی برای حفظ روابط سالم در خانواده، «همدلی و درک میان اعضای خانواده» و «توان حل مسایل است» است. فهمیدن همدیگر پلی برای حل مسایل است. ضمن این که حل مسایل همراه با احساس خوشایند کارگروهی رضایت‌بخش، صمیمیت را میان اعضای خانواده تقویت می‌کند. برخورد مناسب ما با نیازهای خودمان و دیگر اعضای خانواده و گوش دادن به نظرهای موافق و مخالف، باعث رضایت مادر خانواده می‌شود. فضای کلی

ایجاد مجموعه‌ای از راه‌حل‌های جانشین نمونه آن

در این داستان زنگ زدن به پدر برای زود آمدن به خانه، آمدن خاله به خانه، آمدن دوستان صبا به خانه برای ساختن روزنامه دیواری و... است.

تصمیم‌گیری در مورد یکی از راه‌حل‌ها

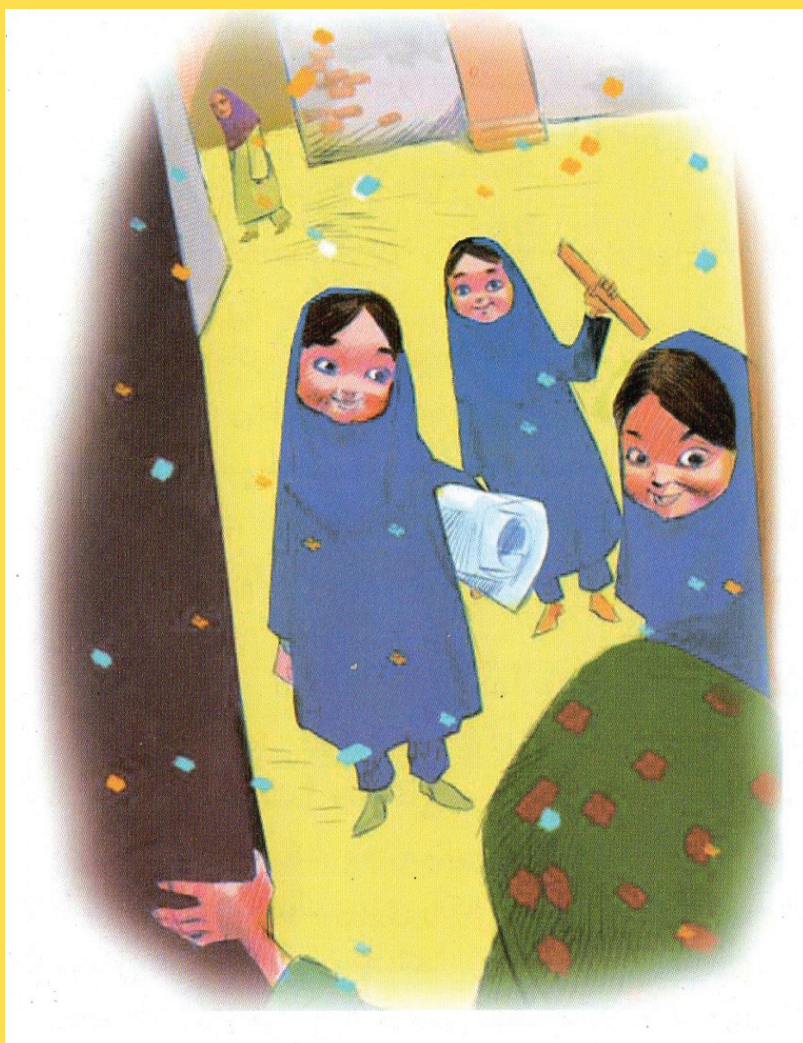
در این داستان با توجه به نبودن پدر، آمدن دوستان صباراه‌حل مناسب‌تری به نظر می‌رسد.

انجام تصمیم که بیش از همه ما را به هدف مان برساند

باز همان طور که در داستان دیدید سوسن خانم راه‌حلی را انتخاب می‌کند که در شرایط موجود بهترین راه برای حل مشکل یعنی انجام تکلیف صبا و پشت در نماندن صدراست.

ارزیابی نهایی فرآیند تصمیم‌گیری برای آن که ببینیم فعالیت انجام شده است یا خیر

در انتها باید به این مسأله مهم اشاره کرد که چگونگی (فرآیند) تصمیم‌گیری در خانواده از این که چه تصمیمی می‌گیریم، مهم‌تر است. زیرا همان طور که گفته شد کار گروهی خوب و مناسب احساس مثبتی در فضای خانه به وجود می‌آورد و خانه را به محیطی دلنشین برای همه به‌ویژه کودکان تبدیل می‌کند.



حاکم بر خانواده رابطه مستقیمی دارد با ارتباط بین اعضای خانواده و این که این ارتباط تا چه حد باعث حل مشکلات یا به عکس، مانع از حل آن‌ها می‌شود. در داستانی که خواندید اگر سوسن خانم بدون توجه به احساسات و نیازهای صبا خانه را ترک می‌کرد، مسلماً نتیجه عملش بسیار متفاوت از نتیجه نهایی این داستان می‌شد. توان اعضای خانواده برای حل مشکلات باعث هماهنگی کلی و آرامش در خانواده می‌شود. از سوی دیگر این مسأله باعث می‌شود فشار بالای ناشی از مشکلات (که برای هر خانواده‌ای پیش می‌آید) به همه اعضای خانواده به خصوص کودکان کمتر آسیب برساند.

یک راه آسان برای فهمیدن این که آیا رابطه میان اعضای خانواده مؤثر است یا نه، این است که ببینیم «چگونه» و تا «چه حد» در مورد مشکلات افراد در خانه صحبت می‌کنیم و در چند درصد این موارد راه‌حل انتخاب می‌کنیم و به اهداف مورد نظر می‌رسیم. حالت ناخوشایند این است که یک نفر از اعضای خانواده احساس مشکل کند ولی افراد دیگر با کناره‌گیری، انکار یا نادیده شمردن این مشکل، جلو ارتباط را بگیرند. برای حل مشکلات معمول خانوادگی شش قدم (یا مرحله) وجود دارد که در این داستان به چند مورد آن اشاره شد.

تشخیص مشکل

پیش از هر چیز باید دید مشکل اصلی چیست. در این داستان رفتن سوسن خانم به بیمارستان و ماندن صدرا پشت در، مانع از رفتن صبا به خانه دوستش برای درست کردن روزنامه دیواری است.

ارتباط با افراد مناسب

در مواردی شاید بتوان از اقوام نزدیک مانند مادربزرگ، دایی و... کمک گرفت. در داستان هم دیدید که سوسن خانم با خاله صباتماس می‌گیرد.